

فهرست

مقدمه.....	۹
سیاست کنونی را چه بنامیم.....	۲۵
سیاست و تفکر.....	۸۵
ملاحظات درباره قانون، قانونگذاری و فرهنگ.....	۹۷
خرد و سیاست.....	۱۵۵
عرفان و سیاست.....	۱۸۳
نظر اجمالی به اندیشه دموکراسی.....	۲۰۱
دین، آزادی و اخلاق.....	۲۱۷
خشونت و لیبرالیسم.....	۲۴۳
استراتژی به جای ایدئولوژی.....	۲۵۹
ملاحظات درباره حقوق بشر و نسبت آن با دین و تاریخ.....	۲۶۷
آیا می توان سیاست را با اخلاق آشتی داد.....	۲۸۷
امام خمینی و طرح تجدید سیاست دینی.....	۳۰۳

خلیج فارس، خلیج فارس است.....	۳۱۱
ملاحظات دربارۀ تاریخ و تاریخ‌نویسی	۳۲۷
دربارۀ تاریخ.....	۳۳۵
تاریخ و عبرت	۳۴۷
تاریخ در نهج البلاغه.....	۴۰۳
ملاحظات در باب طرح مدینۀ اسلامی	۴۳۷
فهرست مآخذ مقالات.....	۴۶۱
کتابنامه	۴۶۳

مقدمه

مقالاتی که در این دفتر گرد آمده‌است از ابتدا به این قصد که فصول یک کتاب باشند نوشته نشده است، اما همه به هم پیوسته‌اند و جزئی از یک طرحند یا بهتر بگویم، در حکم تمهید مقدمه‌ای برای پاسخ دادن به این پرسشند که در سیر تاریخ، ما از کجا آمده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم و چه امکان‌هایی داریم و به کجا می‌خواهیم برویم.

اگر در این مقالات به سیاست، توسعه، تاریخ و تجدد پرداخته‌ام، قصد تتبع در تاریخ و علوم سیاسی نداشته‌ام و درس تاریخ و سیاست نداده‌ام. پیداست که یک معلم و دانشگاهی تتبع و پژوهش و تدریس و تحقیق را ناچیز نمی‌شمارد و از آنها رو نمی‌گرداند، چنان که خود من گاهی تتبع کرده‌ام و بیش از پنجاه سال در مدارس و دانشگاه‌ها درس داده‌ام. اما معمولاً آنچه می‌نویسم تتبع و پژوهش نیست. به این جهت با اینکه برای نوشتن و در هنگام نوشتن به کتب و مقالات بسیار مراجعه می‌کنم، خود را ملزم به ذکر مأخذ نمی‌دانم و لزومی نمی‌بینم که برای اثبات نظر خود به اقوال و آرای دیگران استناد کنم.

استناد به آثار و مقالات موجود روش مناسب و لازم برای مطالعات تاریخی و ادبی و حقوقی است، اما در علوم ریاضی و فیزیک و

نیست که بدون مطالعه و بی‌خبر از تحقیقاتی که دیگران کرده‌اند قلم به دست گرفته و چیزی از سر خودرایی نوشته‌ام. دربارهٔ سیاست و تاریخ کتاب‌ها و مقالات بسیار در جهان نوشته شده است. اما کسی که بخواهد دربارهٔ زندگی و سیاست در یک منطقه از جهان چیزی بنویسد منابع و مآخذش تاریخ آن منطقه و کارنامهٔ حکومت‌ها و وضع روحی و فکری و اخلاقی مردم است. او باید در زبان و گفتار غالب و در حوادث و وقایعی که اتفاق می‌افتد و در تصمیم‌هایی که گرفته می‌شود تأمل کند، ولی اینها چیزهایی نیست که مستند نویسنده قرار گیرد. یافت علمی و حتی آزمودن و ردّ و اثبات او به استناد نیاز ندارد. تسری حکم چیزی به چیزی از سنخ و جنس دیگر در شأن اهل دانش و خرد نیست، اما در جایی که تفکر نیست و آن را جدی نمی‌گیرند چه بسا مشتغلان به علم هم گاهی گمان کنند که هر چه نوشته می‌شود باید از منبع و مأخذی اخذ شده باشد و به این جهت به هر کتابی که نگاه می‌کنند بگویند کتاب نامه و مأخذ و منابعش چیست و کجاست.

اتفاقاً یکی از مسائلی که در این مقالات به آن اندیشیده‌ام در نیافتن تفاوت میان چیزها و اطلاق یک حکم جزئی یا کم‌تر کلی بر همه چیز است. کار این اشتباه گاهی به جایی می‌کشد که یک پژوهشگر دربارهٔ همهٔ دانش‌ها با ملاک‌ها و موازین دانش خود حکم می‌کند، چنان که ممکن است یک معدن شناس گمان کند که همهٔ علوم باید نظیر معدن‌شناسی باشد و آمارشناس وقتی به کتاب تاریخ و فلسفه نگاه می‌کند چه بسا اعتراض کند که آمار و ارقامش کجا رفته است. اگر از علوم انسانی مثال نیاوردم وجهش این است که دانشمندان علوم انسانی معمولاً صورت و روش علم خود را ملاک حکم دربارهٔ علوم دیگر قرار نمی‌دهند و به علوم دیگر با نظر تخفیف نگاه نمی‌کنند. ولی در جهان رو به توسعه این علوم

زیست‌شناسی و شیمی و حتی در علوم انسانی استناد کم‌تر مورد پیدا می‌کند. وقتی کسی می‌خواهد بداند که مثلاً کشور ما در اقتصاد جهانی یا در علم پژوهش چه جایگاهی دارد قهراً باید به آمارها رجوع کند، اما در تحلیل و نتیجه‌گیری استناد دیگر وجهی ندارد.

همهٔ علوم در جوهر و باطن خود و در آغاز تجربی‌اند، زیرا تا زمانی که یک تجربهٔ درونی دانشمند را به علم و به مسئلهٔ علمی متوجه نسازد پرسشی ندارد و نمی‌داند به کدام سو باید برود. در مرحلهٔ دوم علم به علم عقلی و نقلی تقسیم می‌شود. هر یک از علوم عقلی و نقلی هم یا عملی‌اند یا نظری. (هرچند که هیچ علمی نظری صرف یا عملی صرف نیست؛ در بعضی از علوم وجه نظری غالب است و در بعضی دیگر وجه عملی.) علوم عقلی نظری را نیز می‌توان به ریاضیات و علوم تجربی و علوم تاریخی تقسیم کرد. مراد از علوم تاریخی صرف تاریخ نگاری نیست، بلکه جلوه‌های تاریخی را لااقل در مقدمهٔ همهٔ علوم می‌توان یافت. در این بخش از علوم عقلی نظری و در علوم نقلی عملی استناد و ذکر اسناد و مأخذ ضروری است، اما اخیراً در بعضی گزارش‌های آزمایشگاهی (که این گزارش‌ها احیاناً به عنوان مقاله در مجلات بین‌المللی چاپ می‌شوند) کسانی که یک آزمایش را دنبال می‌کنند به کار همکار یا سلف خود استناد می‌کنند و این استناد به عنوان ملاک و میزان علمی بودن و معتبر بودن گزارش ذکر می‌شود. در مسائل تاریخی و انسانی متفکران و محققان می‌توانند با یکدیگر همزیان باشند و تجربهٔ یکدیگر را درک کنند، اما در این وضع نه ضرورت دارد که یکی به تجربه دیگری استناد کند و نه این استناد وجهی یا ضرورتی دارد.

خوانندهٔ گرامی اگر می‌بیند که من به کتاب‌ها و مقالات بزرگان و صاحب نظران فلسفه و تاریخ و سیاست استناد نکرده‌ام، به این معنی

داروسازان و مهندسان پژوهشگر که مقالات خوبی هم در مجلات بین‌المللی نوشته‌اند چه فوایدی به صنعت و توسعه علمی - صنعتی کشور رسیده است. در این صورت چه بسا که نظرها در مورد علوم انسانی تعدیل شود.

من قبلاً اعتراف کردم که در بخش علوم انسانی و فلسفه نقص‌ها و ضعف‌هایی هست، اما فقر و ضعف بزرگتر در نظر کلی ما به علم و مخصوصاً به علوم انسانی ظاهر می‌شود. اگر گفته شود که در مسائل علوم انسانی تحقیق مهمی نکرده‌ایم که جایی در علم جهانی داشته باشد نباید به دفاع و توجیه پرداخت، بلکه باید پرسید که دانشمندان رشته‌های دیگر در پیشبرد علم کشور و جهان چه کرده‌اند و چرا این همه به مقاله نویسی و مقاله سازی اهمیت داده می‌شود و از آنهایی که در کار توسعه کشور مؤثر بوده‌اند هیچ نامی در میان نیست و اگر نامشان هم در جایی بیاید می‌گویند اینها که مقاله در مجلات معتبر ننوشته‌اند. وقتی یک مهندس برای رسیدن به مقام عالی استادی باید مقاله در فلان مجله داشته باشد و تنها ملاک شایستگی‌اش داشتن مقاله است او دیگر در حقیقت یک مهندس نیست، بلکه مقاله نویس و پژوهشگر است و در این صورت باید دید که پژوهشش در کجا و به چه کار می‌آید.

دانش عصر ما کار دانشمندان متفردی نیست که بی‌خبر از دیگران به سلیقه خود پژوهش کنند، بلکه علم یک سیستم به هم پیوسته است. علم با پراکندگی پیش نمی‌رود. به این جهت اگر هنوز جایگاه علوم و توقعی که از علم داریم معین نیست باید برای آن فکری کرد. نوشتن مقاله کار خوبی است، اما مقاله نویسی را به جای نظم و نظام علمی نمی‌توان گذاشت و اگر چنین کنیم در حقیقت پراکندگی را پوشانده‌ایم. البته این آشفتگی و خلط مطالب و وظایف را نباید به کوتاهی اشخاص و گروهها در انجام

چندان قوت ندارد که بتواند در تعیین حدود و جایگاه چیزها دخالت کند و با تدوین برنامه آموزش و پژوهش، از اشتباهی که احیاناً برای دانشمندان در شناخت حدود هر دانش پیش می‌آید جلوگیری کند.

مثال بارز این اشتباه سپردن کار مدیریت و پژوهش به کسانی است که از تاریخ علم و علوم انسانی و شرایط مادی و اخلاقی توسعه پژوهش کم‌تر اطلاع دارند و شاید بعضی از آنها فکر می‌کنند که مثلاً مورخ یا جامعه شناس هم اگر می‌خواهد دانشمند باشد باید به همان پژوهش‌هایی که اصحاب علوم تجربی و مهندسی به آن می‌پردازند بپردازد. کسی که بخواهد مثلاً این وضع علم را نشان دهد مدرک و مأخذ از کجا بی‌آورد؟ اینها که در جایی ثبت نشده و پیش از این مطرح نبوده است. اگر بگویند موارد و مثال‌ها را باید گفت، می‌گوییم این موارد چندان شایع است که ذکر خلاف و نقض آنها بسیار دشوار است و اگر موارد نقض و خلافی یافت شود در زمره استثنایها و نوادر است.

در کشور ما علوم انسانی و حتی فلسفه با سابقه طولانی‌اش در جای مناسب شأن خود قرار ندارد. در مورد وضع و مقام دانش‌های دیگر هم مطالعه و تحقیق دقیقی صورت نگرفته است. اما اگر دانشمندان رشته‌های دیگر بی‌آنکه به کار و بار خود بیندیشند و به جای این که ببینند خود برای علم کشور چه کرده‌اند با نظر تخفیف به علوم انسانی بنگرند، کاری خلاف شأن دانشمندی کرده‌اند. ولی این خلاف کم و بیش اینجا و آنجا - البته بدون غرض - صورت می‌گیرد و در ذهن کسانی این توهم قوت گرفته است که در رشته‌های مختلف علوم و مهندسی پیشرفت‌هایی مهم حاصل شده است و اگر نقصی در کارنامه علم کشور وجود دارد از ناحیه علوم انسانی است. کاش پژوهش و تحقیقی انجام می‌شد تا بدانیم از آن جانب چه کارهای مهمی صورت گرفته و از پژوهش‌های شیمیدان‌ها و

پژوهشگران و دانشمندان متخصص به کارهای تحقیقی خود می‌پردازند و در کار دانش‌های دیگر دخالت نمی‌کنند و معمولاً داعیه طراحی برنامه توسعه علم و تکنولوژی هم ندارند. این برنامه ریزی کار اهل سیاست و مدیران اقتصاد و بازرگانی و اقتصاددانان و جامعه شناسان و حقوقدانان و دانیان و آشنایان به امکانات علمی و فنی کشور و باخبران از شرایط روحی و اخلاقی مردم است. همین جاست که به نظر من سیاست و تاریخ به هم می‌رسند. مردم کشورهای جهان سوم و رو به توسعه یا توسعه نیافته آرزو دارند که به مرحله توسعه، یعنی صورت تاریخی کنونی کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی و ژاپن برسند. سیاست ظاهرترین و مدعی‌ترین عامل تحقق این وضع است. معمولاً حکومت‌ها می‌پندارند که به آسانی از عهده این مهم برمی‌آیند و حتی وقتی دوران قدرتشان به سر می‌آید، حتی اگر از عهده اجرای برنامه توسعه برنیامده باشند نمی‌پذیرند که شکست خورده‌اند و از خود نیز نمی‌پرسند که آیا به مقصدی که می‌خواسته‌اند رسیده‌اند و اگر نرسیده‌اند مانع راه و کارشان چه بوده است و اگر از ایشان پرسیده شود که چرا موفق نبوده‌اند چه بسا سخنان و اقدامات اشخاص و گروه‌ها و بعضی موانع عرضی و اتفاقی را در شکست خود دخیل می‌دانند و این بدان جهت است که امکانات و شرایط تاریخی کم‌تر به حساب می‌آید و این گمان غالب و شایع است که همیشه در همه جا همه کار می‌توان کرد و اگر کاری انجام نشده است دیگران مانع شده‌اند یا عواملان لیاقت شخصی نداشته‌اند.

بی تردید مخالفت‌ها و موافقت‌ها و لیاقت‌ها و بی‌لیاقتی‌ها در جریان امور اثر دارد، اما کارهایی هست که از عهده هیچ مدیر لایقی بر نمی‌آید و لازم نیست کسی با اجرای آن مخالفت کند، زیرا کاری که در حدود

دادن وظایفشان نسبت داد، بلکه از آثار و اوصاف جهانی است که باید با طراحی ساخته شود.

در جهان توسعه نیافته نه فقط مورخ و جامعه شناس در پژوهش‌های خود با موانع روحی و اخلاقی و مادی مواجه می‌شوند، بلکه علمای رشته‌های دیگر هم کم‌تر به پژوهش‌هایی که جایی در نظام علم کشور داشته باشد می‌پردازند. از میان ایشان کسانی که توفیق بیش‌تری دارند در انزوای علمی مقاله نویس می‌شوند و با اینکه می‌توانستند در عداد دانشمندان بزرگ جهان قرارگیرند به عادت نوشتن مقالات معمولی خو می‌کنند و در کتابخانه و پشت میز اینترنت به کار نه چندان پرزحمت مقاله نویسی می‌پردازند. اما بی‌بهرگان‌شان برای اینکه بی‌بهرگی و اعراض خود از علم را توجیه کنند احیاناً قیافه فیلسوف‌مآب می‌گیرند و بالحن مطمئن و ساختگی حرف‌های توخالی درباره جامعه و آینده و علم و پژوهش و هر چیز دیگر می‌گویند و هیچ کس به آنها نمی‌گوید چرا در کاری که صلاحیت ندارند دخالت می‌کنند و نمی‌روند کشک خودشان را بسایند. آیا این سخنان را باید با رجوع به اسناد اثبات کرد؟ من که چیزی را اثبات نکرده‌ام که دلیل و سند بیاورم. من یک داعیه را نفی کرده‌ام. مدعی اگر شاهد و بینه و قرینه و دلیلی دارد آنها را پیش آورد و مدعای خود را اثبات کند.

چیز دیگری که ما نمی‌خواهیم به آن توجه کنیم و از ابتدای تاریخ تجددمآبی مان بسیار کم به آن توجه داشته‌ایم و این توجه کم در طول زمان کم‌تر شده و به هیچ رسیده است مشروط بودن توسعه علمی و حتی اقتصادی و اجتماعی به درک تاریخی و طرح مسائل و شناخت امکان‌ها و توانایی‌ها و نیازمندی‌هاست. این درک، درک صاحب نظران - و نه متخصصان - است.

زمین فکر می‌کنند آن امکان‌ها در همه جا، همواره و به آسانی متحقق می‌شود. پس جهان توسعه نیافته با اینکه واقعیت جهان متجدد را پیش روی خود دارد افق روشنی فراوی خود نمی‌بیند یا افق پیش رویش افق فروبسته جهان متجدد است. پس برخلاف درک عادی و متداول، راه توسعه راه روشن و هموار نیست. منتهی مردم جهان پیوسته در همه جا می‌بینند و می‌شنوند که چه چیزها در جهان متجدد متحقق شده است و هر جا که باد تجدد وزیده باشد، مردمش طالب دستاوردهای تازه تجددند. در این وضع مصرف زدگی، آنها مشکلات پیمودن راه تجدد را در نظر نمی‌آورند و می‌پندارند که راه طی شده تجدد را می‌توانند با شتاب طی کنند. ولی در حقیقت چنین نیست و تجربه تاریخی هم با این پندار منافات دارد و عجیب آنکه تجربه شکست جهان توسعه نیافته و در حال توسعه، خوش بینی نسبت به تحقق طرح‌های نیندیشیده را کاهش نداده است و کم‌تر می‌پرسند که راستی چرا نتیجه و حاصل ده‌ها سال برنامه ریزی ناچیز بوده است.

تقدیر جهان توسعه نیافته قرار داشتن و بودن در میان دو تاریخ است. باشندگان این وادی، سرگردانی قدیم و جدید و سنت و تجدد را در کنار هم دارند بی‌آنکه میان آنها پیوند و نسبتی وجود داشته باشد و یکی با دیگری وفاق یا تعارض پیدا کند. شاید وجه این تباین بدون تراحم بی‌نیرو شدن هر یک از عناصر قدیم و جدید باشد. وقتی دو شیء جامد و محدود بسته و فاقد نیروی درونی و بی‌ارتباط با بیرون در کنار هم قرار گیرند، آسیبی به هم نمی‌رسانند و جای یکدیگر را تنگ نمی‌کنند. ظاهراً این وضع باید وضع خوبی باشد زیرا جمع کردن جدید و قدیم و قرار دادن روح و معنی در کنار ماده و زندگی مادی می‌تواند راه حل مشکلی باشد که آن را از آثار و نتایج تاریخ جدید غربی می‌دانند، ولی اگر قرار باشد که از

امکانات تاریخی نباشد مخالفت و موافقت با آن بی‌وجه و بی‌معنی و اثر است و اگر امکان‌ها به درستی درک نشود فرقی نمی‌کند که مدیران لایق باشند یا بی‌لیاقت، زیرا لایق وقتی لایق است که بداند چه می‌تواند و چه باید بکند و در جایی که نمی‌داند چه باید بکنند لیاقت بالقوه تباه می‌شود. درست است که تاریخ با فعل اختیاری آدمیان قوام می‌یابد و افعال سیاسی نیز در زمره افعال اختیاری است، اما توجه کنیم که بسیاری فعل‌های اختیاری آدمیان ربطی به تاریخ ندارد و چه بسا اگر سیاستمداران به آن فعل‌ها اقبال کنند وقت تاریخ را تلف می‌کنند و چوب لای چرخ آن می‌گذارند. امتیاز سیاستمدار شایسته این است که به افعال ممکن مناسب و بایسته رو می‌کند. هر دورانی از تاریخ امکان‌ها و غایاتی دارد. سیاست در صورتی در طریق تحقق تاریخ سیر می‌کند که به امکان‌های متناظر با غایات نظر داشته باشد، اما اگر زمان و امکان‌های آن شناخته نشود چه بسا که استعدادها و توانایی‌ها و فرصت‌ها با پیروی از اوهام و بلهوسی تباه و تلف شود.

ملاحظه می‌فرمایید که نه فقط سیاست و تاریخ در این دفتر به معنای متداول و مشهور در نظر گرفته نشده است، که من حتی قصد بیان ماهیت سیاست و گزارش حوادث تاریخی یا بیان حقیقت تاریخ هم نداشته‌ام و تاریخ و سیاست را در نسبت با یکدیگر دیده‌ام. تاریخ، تحقق تدریجی امکان‌هایی است که در افق زندگی مردمان ظاهر می‌شود و سیاست آزاد و موفق، آن امکان‌ها را درمی‌یابد و در تحقق آنها می‌کوشد. تاریخ جهان متجدد و متجددمآب را با نظر به امکان‌های آنها می‌توان درک کرد. این دو جهان گرچه از یک جنسند، اما از حیث مرتبه با هم تفاوت دارند. در جهان توسعه یافته و متجدد از قرن‌ها پیش امکان‌هایی وجود داشته و به تدریج تحقق یافته است و با نظر به این جهان است که مردم همه مناطق روی

صاحب تدبیر و توانایی یا بی تدبیر و ناتوان می شوند یا درست بگویم، جهانی که افق باز دارد اهل آن راه خود را بهتر پیدا می کنند و آنجا که افق تیره باشد راه نیز پیدا نیست. این است که کشورها و ملت ها در همه جا همراه نیستند و با هم سیر نمی کنند.

آنچه گفته شد برای روشن کردن مضمون مقالات این دفتر نبود، بلکه می خواستم خواننده بداند که تاریخ و سیاست به معنی متداول و شایع آن منظور نظر نبوده است. من می خواسته ام جهانی را که در آن به سر می برم تا آنجا که می توانم بشناسم و بدانم که در شرایط کنونی چه باید کرد و چه می توان کرد و از کارهایی که شده است کدام ها بیهوده و بی وجه بوده و چه کارهایی می بایست بشود که نشده است و چرا نشده است یا نمی شود. شاید گمان کنند که پرداختن به سیاست و تاریخ با چنین نگاهی یک وجهه نظر سیاسی است یا لااقل در معرض این خطر است که در خدمت ایدئولوژی قرار گیرد. گمان می کنم کسی که این دفتر را می خواند پی می برد که در هیچ جا نویسنده قصد موافقت یا مخالفت با هیچ سیاستی نداشته است. اصلاً اینجا مسئله این نیست که کدام سیاست خوب است و در کدام راه باید رفت و چه کارها نباید کرد. من مشکل سیاست و سیاستمداران جهان در راه توسعه را به تدبیر و لیاقت اشخاص یا بی لیاقتی و بی تدبیری و حتی به حسن نیت و سوء نیت آنان هم برنگردانده ام. هر چند که مورخان نمی توانند این امور را نادیده بگیرند، اما اگر در جایی و دورانی ضعف و خیانت غلبه دارد و صاحبان سوء نیت مجال پیش بردن اغراض خود را به آسانی پیدا می کنند، باید به فکر شرایطی بود که فساد به آسانی در آن راه نیابد و البته تغییر شرایط کاری بسیار دشوار است.

مشکل سیاست در جهان رو به توسعه و توسعه نیافته مشکل تاریخی است. ما معمولاً وقتی تعبیری مثل مشکل تاریخی به گوشمان می خورد

این کنار هم قرار گرفتن نتیجه ای حاصل نشود بامثالاً اثر روح بر ماده سطحی باشد و ماده نیز بی صورت باقی بماند، هیچ مشکلی حل نمی شود.

عیب بزرگ این وضع ظاهراً خوب این است که اقتضای کشش و کوشش چندان ندارد و مقصد چنان نزدیک می نماید که همه می پندارند خیلی زود به آنجا می توان رسید. در این شرایط است که تکلیف سیاست دشوار می شود. سیاست نباید مفتون صورت های رؤیایی و وهمی شود، بلکه باید از میان تصمیم ها و اقدام های ممکن تحقق امکان هایی را به عهده گیرد که جزئی از تاریخ آینده اند و طرح آینده را می سازند. در این صورت سیاست با تاریخ همراه می شود و حتی این دو یکی می شوند. مراد این نیست که تاریخ سیر مکانیکی دارد و سیاستمداران مهندسان این سیر و ساخت و سازند. برای اینکه سوء تفاهم نشود تصریح می کنم که به نظر من جامعه و آینده از جنس مکانیسمی که با نقشه دقیق ریاضی طراحی شده باشد نیستند و چنان نیست که بتوان اجزای آنها را از پیش فراهم کرد و به هم متصل ساخت. تاریخ را اشخاص طراحی نمی کنند، بلکه اهل نظر و بصیرت طرح آن را از دور می بینند و به سمت آن می روند و البته هر چه نزدیک تر می شوند طرح در نظرشان روشن تر و طی مسیر آسان تر می شود. در این مسیر همواره خطر اشتباه و انحراف و پوشیده و ناپدید شدن طرح آینده وجود دارد، یعنی تاریخ سیر تدریجی یکنواخت روی یک خط مستقیم نیست و سرعت بسط آن هم در هر جا و هر زمان متفاوت است، زیرا افق تاریخی در همه جا یکسان ظاهر نمی شود و با پوشیدگی و آشکارگی افق ها مسیر زندگی اقوام به این سو و آن سو یا به چپ و راست مایل می شود و انحراف ها و سکون ها در تاریخ پیش می آید. سیاستمداران بسته به این که افق جهان شان گشوده یا فرو بسته است

نیز برنامه پژوهش شرط است. پژوهش اگر تقلید یا تمرین پژوهش باشد و با آن مسئله‌ای حل نشود مایه پیشرفت علم نمی‌شود. اگر از ابتدای راه پژوهش بنا را بر این بگذارند که به مسائل نیندیشند و بیش‌تر با تفنن یا شبیه‌سازی مسائل از روی مسائل طرح شده در جهان دانش به استقبال پژوهش بروند، از این طریق طرفی بر نمی‌بندند.

در شرایط کنونی، آشنا بودن با راهی که جهان توسعه یافته پیموده است ضرورت دارد، اما نباید پنداشت که این راه همچنان گشوده مانده است و همه کشورها می‌توانند در این راه آماده و هموار و امن به سوی مقصد بتازند و راهی را که در طی سیصد سال با کوشش و مجاهده علمی گشوده شده است چند ساله بپیمایند. راه تاریخ پشت سر مسافر گشوده نمی‌ماند و آن را صرفاً با نظر تاریخی و مطالعه در آثار پویندگان راه و اوصافی که از آن شده است می‌توان شناخت. به عبارت دیگر راه یابی و راه سازی را می‌توان از پیشروان آموخت، اما پا جای پای آنها نمی‌توان گذاشت و آنها که چشمشان به حرکت دیگران است و آن حرکات را تقلید می‌کنند، مخصوصاً اگر راه را گشوده بدانند، ممکن است دیوار روبه رویشان را نبینند و سرشان به دیوار بخورد. اینجا سیاست اگر با تاریخ آشنا باشد، حتی اگر تاریخ برایش راه‌گشایی نکند موجب می‌شود که جانب احتیاط نگاه داشته شود.

تکرار می‌کنم که در زمان ما سیاست پیشرفت بدون درک تاریخی سیاست نیست و به این جهت سخن جدّ در مورد سیاست ناگزیر مبتنی بر ادراک تاریخی است. در شرایط تاریخی کنونی سه سیاست را می‌توان در نظر آورد: اول سیاست غالب و جاری در بیش‌تر کشورهای توسعه نیافته و روبه توسعه که سیاست تقلید است. دوم سیاستی که می‌کوشد راه پیشرفت را با مطالعه و تدبیر پیش ببرد؛ این سیاست نادر است، و بالأخره

آن را به معنی میراث بد گذشتگان می‌گیریم و می‌پنداریم چون آنها قصور و تقصیر کرده‌اند مشکلات روی هم انباشته شده و حل و رفع آنها اگر ممکن باشد کوشش فوق‌العاده می‌خواهد. در این تردید نیست که در جهان رو به توسعه، از ابتدای برخورد با تجدد بی‌تدبیری و ناتوانی و خیانت‌های پی در پی و فراوان واقع شده است، ولی مشکل کنونی نتیجه این ضعف‌ها و خیانت‌ها نیست، بلکه در پی آنها آمده و تکرار شده است و به عبارت دیگر مشکل امروز کم و بیش همان مشکل دیروز است.

مشکل تاریخی میراث گذشته نیست، اما ریشه‌اش را در گذشته می‌توان پیدا کرد. وقتی تجدد در جهان منتشر شد چنان که باید درک نشد که چیست و چون درک نشد، مواجهه با آن هم با درک و دانایی صورت نگرفت. این مواجهه در حقیقت مواجهه سیاسی بود و اهل سیاست در مواجهه با تاریخ غربی صرفاً به ظاهر آن نظر کردند و از میان ظواهر در طلب چیزهایی برآمدند که نیاز سیاسی و نفسانی به آن داشتند یا پیدا کردند. پیدا است که فلسفه و هنر و علم در عداد مایحتاج سیاست نیست، اما چون به نظر می‌رسد که ساختن وسایل تکنیک بر اثر تحول علمی و بر مبنای علم صورت گرفته است، علم به عنوان وسیله یا طریق رسیدن به ابزارهای تکنیک، مورد نظر قرار گرفته است. با این نگاه علم جدید چنان که باید در جهان توسعه نیافته قوام پیدا نکرد و در زمین ریشه نداشت و حتی از صدسال و صدوپنجاه سال آموزش جدید نتیجه چندانی عاید نشد.

در کشور ما در حدود پنجاه سال پیش این فکر پدید آمد که آموزش علوم کافی نیست و علم با پژوهش پیشرفت می‌کند. اما تا پژوهش در جایی پابگیرد معمولاً ده، بیست سالی طول می‌کشد و صرف گذشتن این مدت هم کافی نیست، بلکه آمادگی برای پژوهش و وجود پژوهشگران و

خوش‌بین بود و مثلاً جهان موجود را بهترین عالم ممکن دانست، اما در عمل و سیاست و اخلاق خوش‌بین نبود. مثلاً لایب نیتس در فلسفه مثال خوش‌بینی است، اما خوش‌بینی فلسفی او در اخلاقش ظهوری نداشت. ولتر که در سیاست و بینش سیاسی خوش‌بین بود با خوش‌بینی مابعدالطبیعی لایب نیتس مخالفت کرد. ارنست رنان در نظر خوش‌بین و در اخلاق بدبین بود و شاید بتوان راسل را از این حیث نقطه مقابل او دانست. پس وقتی از خوش‌بینی و بدبینی می‌گوییم باید منظر و مبدأ مقام آن را در نظر آوریم. اهل سیاست باید خوش‌بین باشند، اما خوش‌بینی حد و حساب نسبت به سیاست و توانایی‌های آن، اگر با چشم پوشیدن از شرایط و لوازم سیاست و عمل سیاسی باشد ممکن است مایه غفلت از دشواری‌ها شود و مجال اهمال و لالایی‌گری و غرور را بسط دهد. من کوشیده‌ام دشواری‌های راه را بینم و نشان دهم. اگر دیدن و شناختن مشکلات کسانی را مأیوس می‌کند، آنها مرد راه نیستند و اگر بی‌خبر از دشواری‌ها و با خوش‌بینی ساده‌لوحانه قدم در راه گذارند، در همان ابتدای راه از رفتن منصرف می‌شوند. راه تاریخ راه مجاهده و کشش و کوشش است و این راه را با قدم همت و با پشتوانه اندیشه و نظر باید پیمود.

سیاست سوم که هنوز در حد امکان است سیاست مستقل از سیاست چهارصد ساله غربی است. این سیاست اگر در راه فعلیت باشد باید از طریق نفوذ و رسوخ در اعماق سیاست جهان متجدد راه خود را بگشاید و پیش ببرد. درباره این سیاست اکنون بیش از این نمی‌گوییم و به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این سیاست هرچه باشد باید مسبوق به سیاست دوم باشد. پس به سیاست دوم بیندیشیم. یافتن این سیاست موکول و موقوف به درک موقع و مقامی است که اکنون در آن قرار داریم. این موقع و مقام نسبتی با گذشته دارد و با رجوع به کارنامه گذشته فهمیده می‌شود. البته کسی که به گذشته رجوع می‌کند به آینده نظر دارد و متناسب با این نظر است که گذشته را درمی‌یابد. زمان تقسیم به گذشته و حال و آینده نمی‌شود. زمان همان آینده است. گذشته هم در سایه آینده روشن می‌شود. تنها آن‌که فردا و پس فردا دارد به حافظه نیازمند است و به آن رجوع می‌کند، ولی اگر فردایی نباشد دیروز هم گذشته و از میان رفته است. تاریخ و سیاست با قدم گذاشتن در راه آینده به هم پیوند می‌خورند و راه‌گشا و کارساز می‌شوند.

نکته دیگری هم بگویم و سخن کوتاه کنم. لحن نوشته من معمولاً خوش‌بینانه نیست، اما راه برای بدبینی هم باز نمی‌کند. قضیه این است که ما گاهی مشکل را سهل می‌انگاریم. این سهل انگاری بد است. بدبینی نسبت به روش سهل انگاران می‌تواند مقدمه اصلاح بینش و فراهم آوردن مقدمات و شرایط درک درست و عمل مناسب باشد و تا این مقدمات و شرایط فراهم نشود، خوش‌بینی چه جایی دارد؟ نکته‌ای که در مورد خوش‌بینی و بدبینی غالباً فراموش می‌شود این است که خوش‌بینی و بدبینی در همه جا یک حکم ندارد. این هردو صورت‌های خاص دارند و در جایگاه خود معنی پیدا می‌کنند، چنان که می‌توان در عالم نظر